

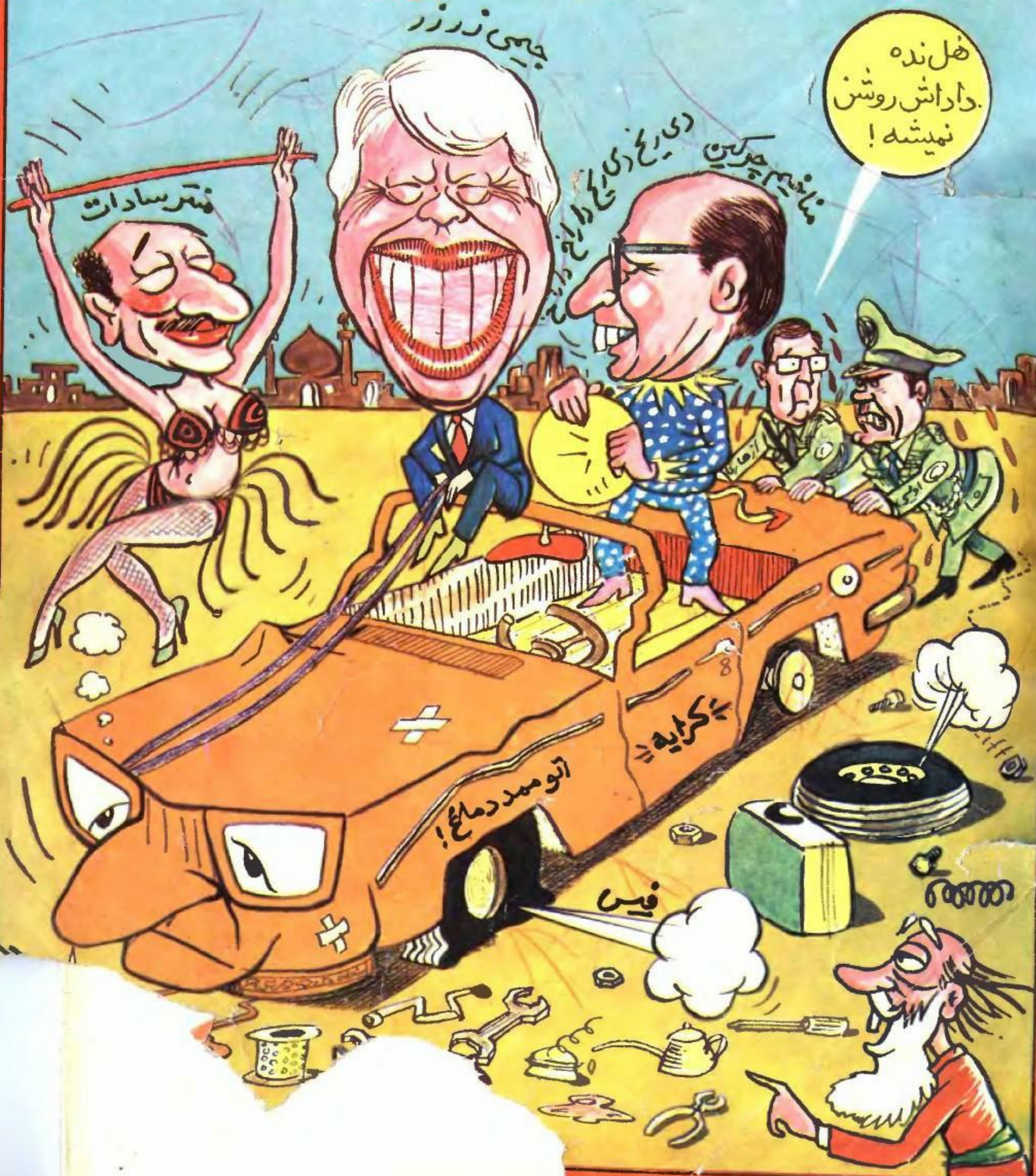


# بهبود

زمان

بهبود به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست بجز تمام بی ستاره های جهان!

## ماشین مشهدی ممدلی نه بوق داره نه صدلی!



«بعضی از پادگانها پارکینگ میشود» جراید



بدون شرح

## بهلول در سر اسر جهان خواننده دارد!

\*بهلول را برای فرزندان، آشنایان و اقوام خود به خارج بفرستید. خوشحال خواهند شد!

- ۱ - برای کلیه کشورهای خارجی : اشتراک - ۳۴۰ تومان
- ۱ - برای شهرهای داخلی ایران : اشتراک یکساله - ۳۹۰ تومان

● از آنجا که در حال حاضر ، بهلول به گروهی از ممالک خارجی ارسال میشود و امکان ارسال آن ، به تمامی جهان نیست ، بنابه خواست خوانندگان خوب بهلول ، نرخ آبونمان یکساله مجله را اعلام می کنیم .



« کابینهی مارگارت تاجر نخست وزیر جدید انگلستان پراز مرد است» جراید

تم نو برمیآید.

\* بهلول به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست بجز تمامی بی ستاره های جهان!

**بهلول**  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول:  
**سید احمد سکاکی**  
 زیر نظر شورای نویسندگان  
 محل اداره: طرح شمالی - تلفن ۸۵۰۹۸۵



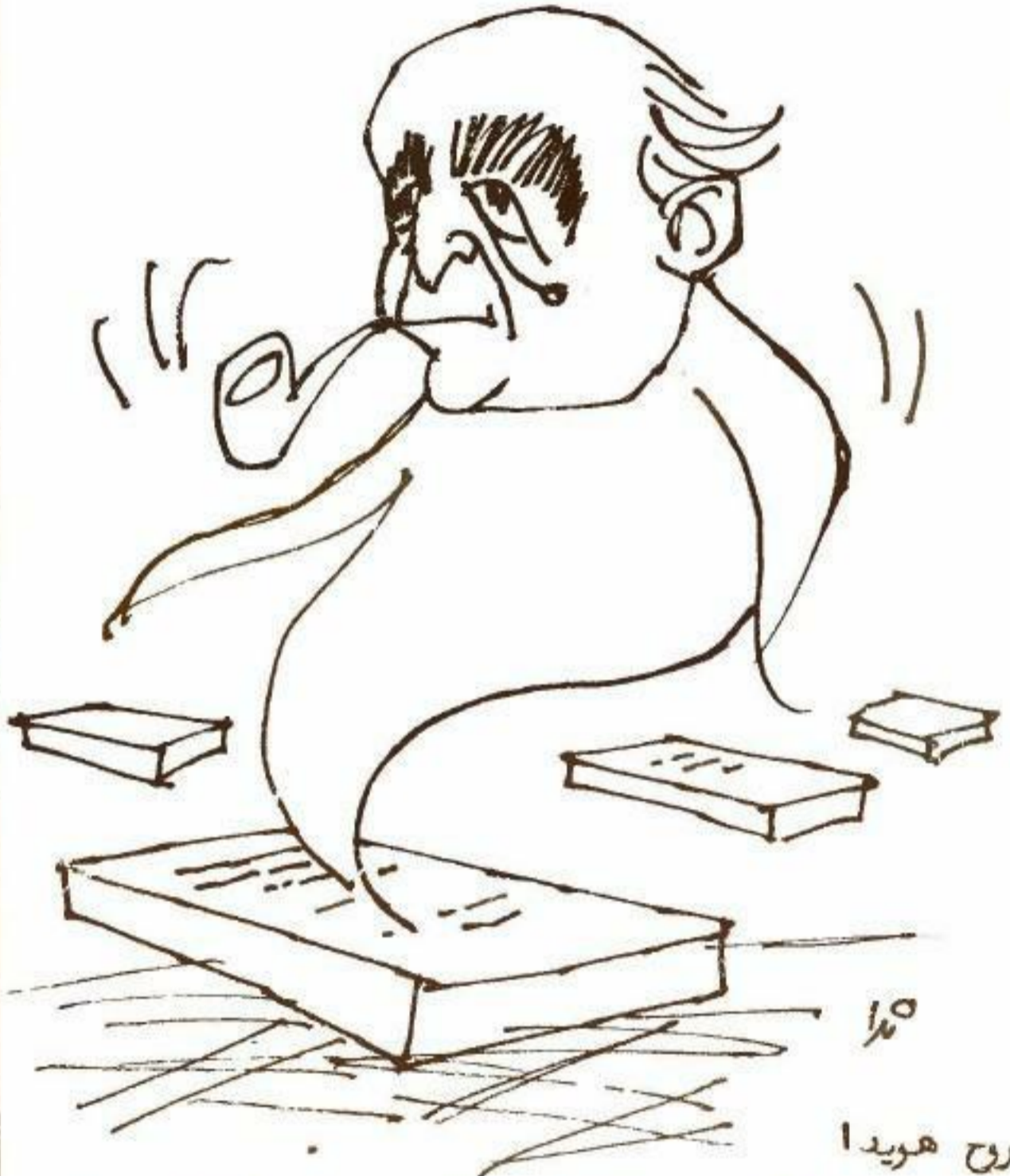
چاپ افست: مازگرافیک - تلفن ۸۲۱۹۱۹  
 تک شماره ۵۰ ریال  
 سال سیام  
 هفته نامه فکاهی، سیاسی، انتقادی  
 دوره جدید - شماره هشتم  
 یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

کلیه مطالب و کاریکاتور  
 های بهلول از همین الان  
 تکذیب می شود!

شاه میخواست هویدا را فراری دهد جرایید

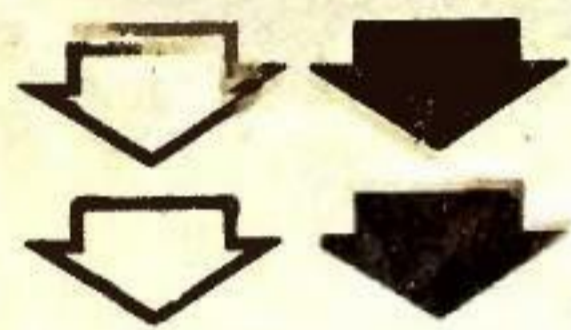
## ماجرای ربودن وزیر کشور!

هفته گذشته ناگهان شایعه ربودن وزیر کشور در شهر شایع شد که البته بلافاصله چنان که انتظار میرفت توسط گروه معروف و سازمان رادیو تلویزیون بشدت تکذیب شد. ماهم ضمن تکذیب شایعه ربودن وزیر کشور اعلام میکنیم که چون مرزهای کشور بسته است و از طرفی بشدت کنترل میشود وزیر کشور به هیچ وجه ربوده نشده است! و اگر هم بفرض محال ربایندگان وزیر کشور را ربوده و در داخل کشور پنهان کرده باشند باز مسئله قابل تکذیب است برای اینکه وزیر کشور چون وزیر کشور است اگر در هر جای کشور چه پنهان و چه ظاهر باشد باز وزیر کشور است و ربودن و عدم ربودنش مشکلی ایجاد نمیکند! چون وزیر کشور است و وقت در وزیر کشور باشد و در داخل کشور باشد بهر حال وزیر کشور است! درست مثل اینکه وزیر خارجه را بربایند و به خارج ببرند!



خوب شد فراری نداد وگرنه مثل خودش سرگردان میشدم!

## حرفهای مدیر



### درباره گرانی

در میان تلفن های متعددی که بدفتر مجله میشود، گاهی هم سر حرف باز میشود و بعضی از خوانندگان گرامی مجله با حسن نیت مشکلات و مسائل خانوادگی و اجتماعی خود را مطرح میکنند. هفته گذشته چند تن از خوانندگان عزیز از ما خواستند تا راجع به «گرانی» بحث کنیم و اتفاقاً دیدیم به موضوعی برای بحث جدی این هفته نیست.

حقیقت اینست که در این شرایط انقلابی، افراد باید حسن نیت خود را ثابت کنند و تا آنجا که ممکن است اجناس و بخصوص ارزاق عمومی را بقیمت نازل در اختیار هموطنان خود قرار دهند تا باینوسیله نظام همکاری و اقتصادی جاریه حفظ شود.

حقیقت اینست که اگر نجات از بقال جنس گران بخرد، از فردا اجرت ساختن صندلی را گران می کند. اگر نقاش صندلی را گران بخرد، نرخ خود را بالا می برد و باین ترتیب اجناس سیر صعودی پیدا میکند و همه فلج میشوند. پیشنهاد می کنیم یک کمیته ضربت برای کنترل نرخها بخصوص مواد غذایی تشکیل شود و جلوی احتکار بعضی از افراد سود جو گرفته شود تا واقعا به مستضعفین در این شرایط حساس اجحاف نشود.

سید احمد سکاکی

«در نظام جدید، معلم در خدمت شاگرد و مدیر در خدمت معلم است»  
 جرایید

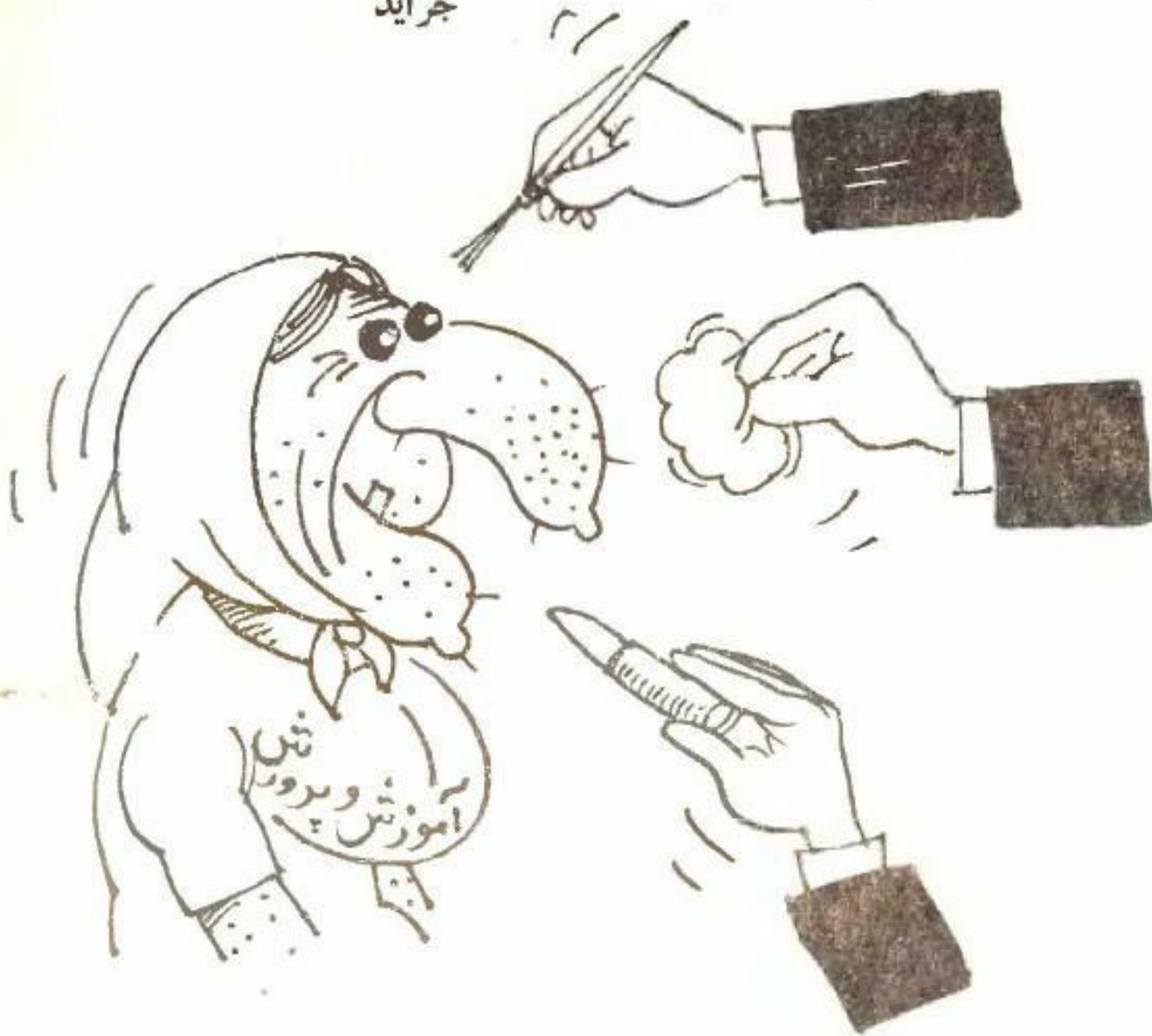


بدون شرح

# خبرها... چهرهها... طنزها... کاریکاتورها...!

« نظام آموزش و پرورش ایران  
بازسازی مشهود »

جراید



بدون شرح

## بیماری مرموز!

شاه سابق - آقای دکتر، گلاب  
بروتون مدتیہ بیوست گرفتم .  
دکتر - هیچی نیست ، مال دلار  
هاییه که درسته قورت دادی !  
«نهنگ متفکر»

## نکته

انقدر شرکتهای توزیع «گاز»  
این دست و اون دست کردند واسه خونه  
ما گاز نیاوردند تا زخم عصبانی شد  
و دستم رو گاز گرفت !  
«شوهر توستری خور»

## خانه آخرت!

بمنظور احداث «خانه آخرت» برای خاندان  
بهلولی بمقتداری زمین در حوالی جهنم احتیاج است.  
از عموم نیکوکاران خواهشمند است هفتم روزه  
صبح و عصر جهت اعطای زمین به آدرس جزیره  
باهاما ، درب دوم ، پلاک ۳ منزل شاه سابق مراجعه  
نمایند .

رئیس دربار شاه سابق!

## گوینده صادق!

گوینده اخبار رادیو تلویزیون:

- سلام شنوندگان عزیز، ما خبرهایی رو  
که جلومونه می خونیم ، راست و دروغش  
دیگه با خداست !

## نیازمندیم!

به يك دستگاه بولدوزر درست و حسابی، برای باز کردن راههای  
دوستی و رفاقت و مهربانی و همکاری و همراهی و اتحاد و  
نوع دوستی، نیازمندیم.  
نشانی: تهران موقت - دولت موقت واقع در اداره نخست  
وزیری موقت!

«متشکرم»

یادداشت هفتم

## سلام عرض می کنم موضع بهلول زاده چیه؟!

● بهلول زاده به شما سلام می کنه و از  
موضعی سلام می کنه که در آن «مرض» هست ولی  
«غرض» نیست !  
چند روز قبل دوستی، از بهلول زاده می پرسید  
موضع تو چیه ؟

خیلی خون سرد گفتم : مردم !

گفت : منظورت چیه ؟

گفتم : کاملاً واضحه ، بهلول زاده برای  
مردم کار می کنه و بنابر این در جهت خواسته  
های اونها قلم میزنه ، همونطوریکه کسانی هم  
بودند که برای شاه سابق کار می کردن و در  
جهت خواسته های اون مرحوم قلم میزدند !

گفت : تو میدونی که خواسته های مردم

چیه ؟

گفتم : من فکر می کنم اولین خواسته شون  
اینه که به خواسته هاشون رسیدگی و توجه  
بشه !

گفت : اصلاً تو به چه کسانی میگی

مردم ؟

گفتم : هر کس که در این مملکت زندگی  
می کنه ، جزئی از مردمه ، مردمی که کارمند  
هستن . مردمی که کارگرن ، مردمی که  
دانش آموز و دانشجو هستن ، مردمی که مستاجرند ،  
مردمی که بدبختکار و بی پولن ، مردمی که اصلاً  
بیکارن و دنبال کار می گردن !

گفت : یعنی تو فکر می کنی چیزهایی که

می نویسی در جهت خواسته های مردمه ؟

گفتم : همش که همیشه ناله و شکایت و درد

دل کرد ، ما لطیفه می نویسیم برای شاد شدن ، با

آدمهای معروف مملکت شوخی می کنم برای

نزدیکتر شدن و دوستی (که بتونیم حرفهای

جدی رو راحت تر بزنین) - مطالبی می نویسیم

برای سرگرمی ، انتقاد می کنیم تا توجه مسئولان

به بعضی از مسائل جلب بشه . و شوخی هم

زیاد داریم . ما فقط با کسانی شوخی می کنیم

که فکر می کنیم ارزش شوخی کردن رو

دارن .

بهلول زاده با نخست وزیر محبوب خودش

شوخی کرده و می کنه . با کمیته ها شوخی

می کنه (خیلی عذر می خوام قربان ! ) با رجال

مملکت شوخی می کنه ، با کاسب و کارگرو

کارمند و محصل شوخی می کنه و انتظار هم دارد

که شوخی ها ، فقط شوخی تلقی بشه و هیچکس

از این شوخی ها دلخور نشه !

گفت : اگه به شوخی کنی دلخور نمیشی ؟

گفتم : نه !

گفت : خیلی بی نمکی !

## چاگر شما: بهلول زاده



# قلم!

میشود!

جوهر ، چیز بسیار خوبیست !  
 قلم آزاد ، در دست آدم آزاد است  
 آدم ، آزاد باید باشد .  
 بنابر این ، قلم هم آزاد باید باشد  
 قلم آزاد ، خیلی تیز است  
 به همین دلیل هم ، خیلی عزیز است  
 آن چیز که وجود ندارد ، خیلی خیلی  
 عزیز است .  
 چیزهای عزیز ، خیلی خیلی وجود

\*این ، يك «قلم» است  
 وجود قلم ، به ز «عدم» است .  
 بقلم ، هر چه آزادی بدهند «کم» است  
 واین ، بزرگترین «غم» است !  
 درون قلم ، جوهر است .  
 هر قلمی ، جوهری دارد  
 قلمی که جوهر ندارد ، اثر ندارد .  
 کمبود جوهر ، قلم را کند می کند  
 کمبود جوهر ، عمدی و مصنوعی هم

دارند

\* قلم‌های گذشته ، چندان تیز نبود  
 چندان هم عزیز نبود!  
 قلم‌های فعلی ، خوب است .  
 برای همین هم ، محبوب است .  
 قلم‌های آینده ، خیلی بهتر است .  
 «گذشتگان» رفتند  
 «حال» هم ، همین است .  
 باید دید «آیندگان» چه می کنند!  
 «فسقلی»



گویا عده‌ای از خوانندگان کوچه  
 و بازار که این روزا از کار و زندگی  
 افتاده‌اند برای رفاه حال خود شرکتی  
 تشکیل داده‌اند و در اولین روز تاسیس  
 شرکتشان دسته جمعی تو خیابان براه  
 افتادند و دم میدادند که:  
 اگه عشق همینه اگه زندگی اینه  
 نمی‌خوام چشمم دنیارو ببینه!

## گرانی!

زبانحال مصرف کننده!

ای گرانی ، ز کجا آمده‌ای  
 به چه علت ، سوی ما ، آمده‌ای  
 گفته بودند فراری شده‌ای  
 ولی ای آخ ، که باز ، آمده‌ای !  
 «بی پول الشعرا»

## مثلث مبتدل!

اولی: میدونی مثلث مبتدل ، چه کسانی هستند ؟  
 دومی: آره ، اسمشون هست «سبک»!  
 اولی: منظورت چه کسانی ؟  
 دومی: معلومه دیگه ، سادات و بیگین و کارتر ، که میشن مثلث  
 مبتدل بین المللی «سبک»!!

## تک بیت هفته!

زبانحال مفسدان!

در بهار زندگی ، احساس پیری می کنم  
 مفسد فی الارضم و فکر اسیری می کنم !

«مفسد»



با تون مثل لذت  
 می تونند در  
 میداها حاف  
 شونه  
 جرایه

بدون شرح

## بگومگوی پامنقلی!

پای منقل نشسته بودیم و حرف از «عرق» بود!  
رفیقم گفت: عرق خوبه؟  
گفتم: آگه از بدن آدم دربیاده نه! ولی آگه به بدن آدم داخل بشه، بدن نیست!

گفت: ولی عرق، تریاک رو میبره!  
گفتم: فعلا که رشته‌ی دوستی من و قاراپط رو بریده!  
گفت: پس «عرق» رشته‌ی دوستی هارو میبره!  
گفتم: در عوض رشته‌ی دوستی من و عیال رو محکمتر کرده!  
گفت: حالا بنظر تو، عیال بهتره یا قاراپط؟  
گفتم: آگه به کسی نمیگی، همون قاراپط!

«مملی»



بهلول - بچه‌ها سلام  
بچه‌ها - علیکم‌السلام  
استاد ..

بهلول - قبل از اینکه درس امروز رو شروع کنم اجازه بدین حادثه‌ای رو که دیروز تو خیابون برای من و بهلول زاده اتفاق افتاد براتون تعریف کنم!

بچه‌ها - تعریف کنید آقا چون این روزا تعریف کردن دوباره مد شده و گروه‌ها و طبقات و اشخاص مختلف برای اینکه وضعشون تثبیت بشه و به پست و مقامی برسین شروع به تعریف از این و اون کردند و خلاصه اینکه بازار تعریف و تملق ز چاپلوسی و سفسطه بازی و واژگون جلوه دادن حقایق دوباره باب روز شده!

بهلول - کاملاً همین طوره اما بریم سراغ آنی که برامون اتفاق افتاده بود! عرضم به حضورتون دیروز بنده باتفاق بنده زاده توی خیابون منتظر تاکی واستاده بودیم که ناگهان یک اتومبیل از نوع اتومبیل‌هایی که بهش میگفتند آهو بیابان و عروس خیابان ظاهر شد چهارتا جوان مسلح ازش پیاده شدن و آمدن یقه‌پر بچه‌ای را که تو کنار خیابون کتاب میفروخت گرفتند و تا میخورد زدنش!

در این وقت بهلول زاده رفت جلو و بهشون گفت: برای چی جوون مردمو کتک میزنین اونا گفتند: واسه اینکه کتاب‌های چپی میفروشه! گفتم - پس توقع دارین کتاب‌های راستی بفروشه گفتند: چپی نباشه، هرچی میخواد بفروشه، بفروشه ولو اینکه کتاب اسرار مگو باشه! در این وقت من رفتم جلو و به جوانک گفتم: پس چون برای چی از این کتاب‌ها میفروشی؟ جوانک گفت: برای اینکه کتاب‌های دیگه رو خوب نمی‌خرند! بازار این کتاب‌ها حسابی سکه است! گفتم - پس حالا که این

طوره یواشکی بفروش که افلاکت نخوری!

گفت: آقا خدا بزرگه ما که به عمر تو این مملکت تو سری خوردیم بذارین بقیه عمرم بخوریم مگه چطور میشه!

گفتم - نه بابا، ایران از زمین تا آسمان با زمان طاغوت تو فیر داره اون موقع آگه از این کتاب‌ها تو دستت می‌دیدند اعدامت حتمی بود، حالا تو توقع داری چهارتا کشیده بهت نزنن!!

پس آهی کشید و گفت: پس حالا با گذشته فرقی نکرده! گفتم - نه پس جان تو اشتباه میکنی الان وضع خیلی فرق کرده تو خیلی آزادی

داری! تو میتوانی بری تو خیابون و بدون اینکه از کسی بترسی داد بزنی، مرک بر شاه، مرک بر فرح، مرک بر خاندان جلیل مرک بر اسرائیل، اینا آزادی نیست!!

پس گفتم: درسته آقا اینا آزادی است ولی آگه اجازه بدن ما از این کتاب‌ها بفروشیم دیگه نورعلی نوره!

گفتم - نه پس جان این کتاب‌ها آخه و هر رژیمی هم روی کار بیاد جلوی فروش این کتاب‌ها رو میگیره چون فقط رژیم عوض شده، ضوابط و روابط و سیاست‌های آن چنانی که عوض نشده!

- شنیدم در راه‌پیمائی دیروز شرکت کردی؟  
- آره، پول نداشتم سوار اتوبوس بشم!  
بهر روز

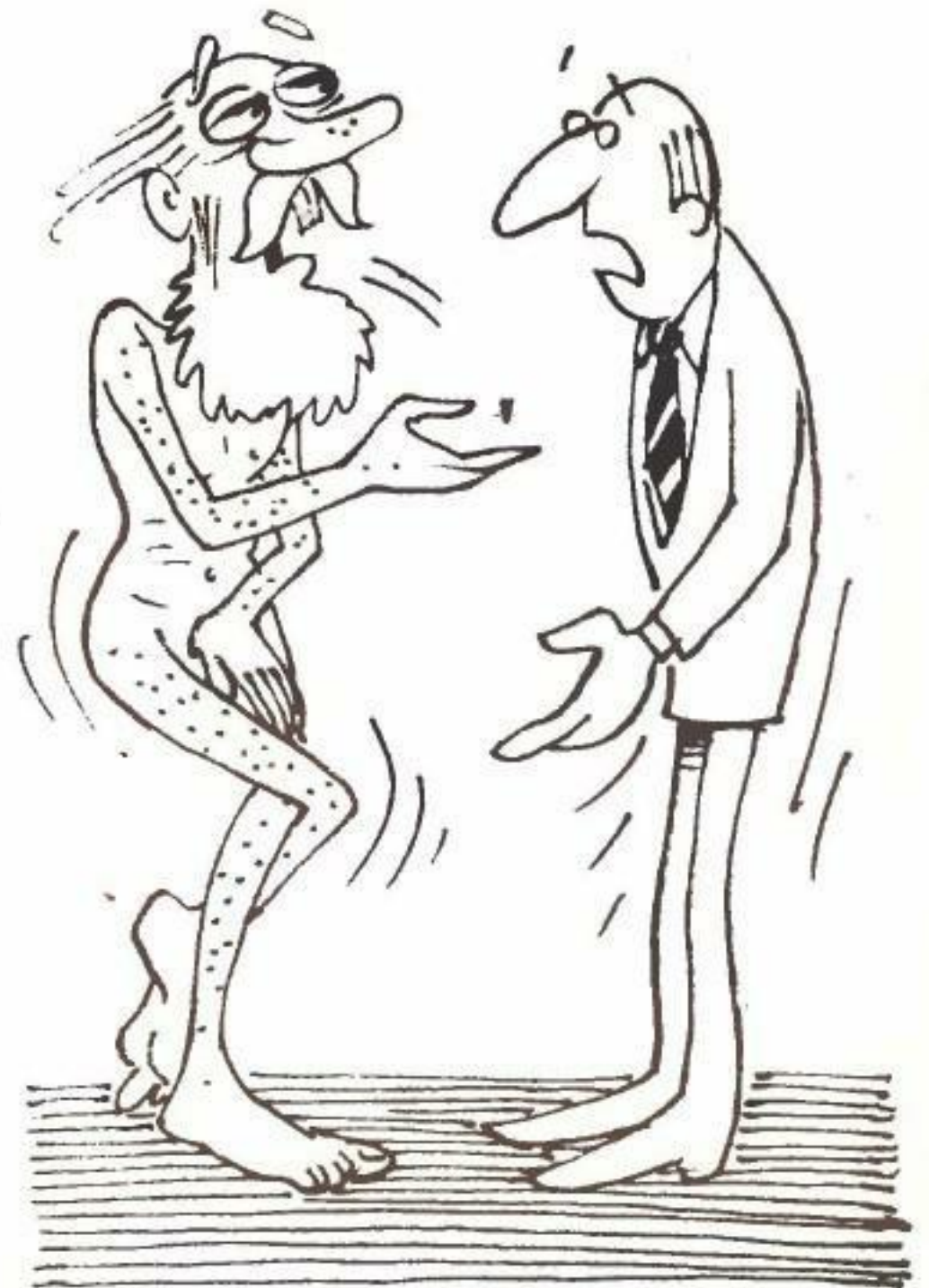
فرستم فاتحه بر مردگانش  
به يك الحمد و قل والله و يك فوت  
هر آنکس آورد از ینگه دنیا  
برای من به هدیه «نعش طاغوت»  
«ع- چشم انتظار»

جرايد



بدون شرح!

سرنشینان ۱۲ اتوبوس را لخت کردند  
جرايد



طبر - بهلول توهم جزو مسافران بودی ؟

بهلول - نه داداش من جزو مستضعفین هستم

## مصاحبه بنده زاده با خودم!

و ناظم و معلم ها رو خودمون  
انتخاب میکنیم!  
بنده - خوب چه کسی رو  
بعنوان ناظم مدرسه انتخاب  
کردین ؟  
بنده زاده - کافهچی مدرسه  
رو خیلی آدم خوب و خوش  
اخلاقیه اگه جیم بشیم حرفی  
بهمون نمیزنه!  
بنده - معلم تاریختون  
کیه ؟  
بنده زاده - معلم تاریخ  
نداریم .  
بنده - برای چی ؟  
بنده زاده - برای اینکه  
تاریخی نداریم که معلم لازم  
داشته باشه !  
بنده - پس این دوهزار  
و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی  
چی شد ؟  
بنده زاده - عالیده شده !  
بنده - معلم حساب چی ؟  
بنده زاده - معلم حساب  
نداریم .  
بنده - اون کجا رفته؟!  
بنده زاده - رفته بهصاب  
و کتاب طاغوتی ها برسه !  
بنده - معلم جبرتون  
کجاست؟!  
بنده زاده - بزور بردنش  
کمیده !  
بنده - معلم جغرافی ؟  
بنده زاده - طاغوتی بود  
از مرز فرار کرده !  
بنده - پس تو که معلم  
نداری روزامیری مدرسه چکار  
میکنی؟!  
بنده زاده - تظاهرات راه  
میدازیم !  
بنده - بفتح چی ؟  
بنده زاده - بستگی داره  
چی بنفعمون باشه !  
بنده - برنامه فردات  
چییه ؟  
بنده زاده - تظاهرات و  
بعد حرکت به طرف دانشگاه  
بند، که چی بشه؟!  
بنده زاده - هیچی غروب  
بشه بیایم خونه بخوابیم !  
بنده - پس بخواب که  
داری از حال میری ..

دیشب تو خونه حوصله ام  
سرفت چون نه رادیو برنامه  
درست و حسابی داشت و نه  
تلویزیون ! میخواستم از نوار  
های کاست طاغوتی بذارم  
ترسیدم بیان مزاحم بشن به  
همین خاطر از روی بی حوصلگی  
و بیکاری بنده زاده رو از  
خواب بیدار کردم و نصفه شی  
یک مصاحبه مطبوعاتی باهاش  
ترتیب دادم تا هر چه میخواهد  
دل تنگش بگوید و بنده هم در  
مجله بچپونم ! (منظور از  
چاپوندن چاپ کردن است) فکر  
بد نکنید !  
حالا این شما و اینهم مصاحبه  
بنده با بنده زاده .  
بنده - پسر جان بلند شو  
میخوام باهات یه مصاحبه  
مطبوعاتی ترتیب بدم !  
بنده زاده - بابا جان بذار  
بخوابم حوصله ندارم !  
بنده - بلند شو بابا جون  
انقلاب شده دیگه موقع خواب  
نیست ! چون اگه چشاتو هم  
بذاری هزار کلک دستمیدن !  
بنده زاده - من میخوام  
بخوابم !  
بنده - پسر جان حالا که  
میخوای بخوابی انقلاباشو برو تو  
خارج بخور و بخواب نه اینجا؟  
بنده زاده - برای چی ؟  
بنده - برای اینکه استفاده  
داره !  
بنده زاده - چطوری ؟  
بنده - آخه عده ای بودن  
که رفتن خارج خوردن و  
خوابیدن حالا هم اومدن اینجا  
پست و مقام عالی گرفتند !  
بنده زاده - حالا نصفه  
شی منو بیدار کردی که از این  
حرفها برام بزنی !  
بنده - نه فقط چند تا  
سوال ازت دارم !  
بنده زاده - سوال تو  
هرچه زودتر مطرح کن چون  
خوابم میاد !  
بنده - بگو بینم تو مدرسه  
شما چه خبره ؟  
بنده زاده - هیچی ؟  
شورا تشکیل دادیم رئیس مدرسه

● «در شماره دوم اردیبهشت ماه آگهی کرده  
بودید که به یک خیاط برای دوختن دهن بعضی هانیاز مندید»!  
خیاط منم جان شما با نخ و سوزن  
کو چالدهن ، تا که برای تو بدوزم؟  
من بخیه زدم آن دهن یاوه سرارا  
گر بر سر اینکار، چوبیکار بسوزم !  
شیراز - محمد بردبار»

## خیاط!

## خانه سازی

دست اندر کاران فن پیشنهاد کرده اند که خانه سازی را باید از روستاها شروع کرد!

ما ضمن پشتیبانی و طرفداری قاطعانه از این فکر پیشنهاد می کنیم که برای تشویق و عودت روستائیان به روستاها بوسیله قانون طاغوتی ماده صد خانه هارا در شهرها خراب کنید و بوسیله طرح غیر طاغوتی جدید خانه سازی را از روستاها آغاز نمایید!

اگر شهرها خلوت نشد بیاید یقه بندرو بگیرید!

## ترك اعتیاد!

روزنامه ها باتیتر درشت رقم زده بودند که شاه سابق اقامت گاه خود را ترك کرد در حالیکه به اعتقاد بنده زاده اگر شاه سابق بجای ترك اقامتگاه، اخلاق بد خود و اعتیاد های گوناگون به مواد مخدر را ترك میکرد بهتر بود!

اولی آقا میای سر ساختمان کار کنی؟  
دومی - نه داداش، میخوام برم متحصن بشم.

اولی - برای چی متحصن بشی؟  
دومی - معلومه، برای بیکاری.

هر سازمانی که کار نکند تعطیل خواهد شد.

- جرایم -



بدون شرح

### خدا خرا را شناخت شاخش نداد

تو ای فرصت طلب از هر دری میرانند دنیا  
به صد نیرنگ از درهای دیگر باز میگردی  
اگر چه ذره ای هم مروت در وجودت نیست  
ولی با ما به ظاهر می کنی اظهار همسرداری  
بود روی تو همچون سنگ پای مرده شو خانه  
هزاران ناسزا گردند نثارت باز خونسردی  
در این فکرم که تو با این بداندیشی و بد ذاتی  
اگر پست و مقامی داشتی با ما چه میگردی  
«عسکری»

## رباخوار!

مردی را دیدند ییلو کلنک برداشته و در صد آن است که ساختمان عظیم یک بانک پرداخت کننده وام مسکن را از جا بر کند و به خیال خویش با خود ببرد تا معرفی کند! او را گفتند: این چه کار است که میکنی؟ گفت: ساکت، که گفته اند رباخواران را معرفی کنید! (1) من هم این رباخوار را میخواهم با خود برده و معرفی کنم، تا شاید پس از سالها پرداخت قسطانگی توام با بهره از شر رباخواریش رها شوم! «تکته پرداز»





از مجله گرامی اطلاعات هفتگی  
برایتان انتخاب کرده ایم

### سیر و گرسنه

گدا - سلام عرض میکنم عالی جناب. ممکن است بیستم کجا تشریف میرید؟  
لرد انگلیسی - علیک سلام. من میل به غذا ندارم و قدم میزنم تا اشتها پیدا کنم. شما کجا میروی؟  
- بنده قربان اشتهای فراوان دارم، و قدم میزنم تا غذا پیدا کنم.

### پیش بسوی سال ۲۰۰۱

طرح نخستین شهریحی در سال ۲۰۰۱ هم آماده شد. مهندسين پيشگام روسی از مدت ها قبل نقشه شهری را ريخته اند که اصلا کوچه پس کوچه و تقاطع خیابانی ندارد و قرار است در قطب شمال ساخته شود... این شهر مدرن دایره شکل خواهد بود و خانه ها در محیط آن جای میگیرند... قسمت مرکزی و درونی دایره را بصورت پارک وسیع و بازی در میآورند و تویش درختهای مخصوص نواحی قطبی - مثل «غان» و «غوشه» میکارند... خوب، تکلیف روشناتی در شب های قطب که شش ماه طول میکشد چیست؟ هیچ، دانشمندان با استفاده از برق اتمی برفراز شهر آفتاب مصنوعی بوجود میآورند که همه جارا مثل روز روشن میکند جمعیت شهر حدود ۵۰۰۰ نفر است.

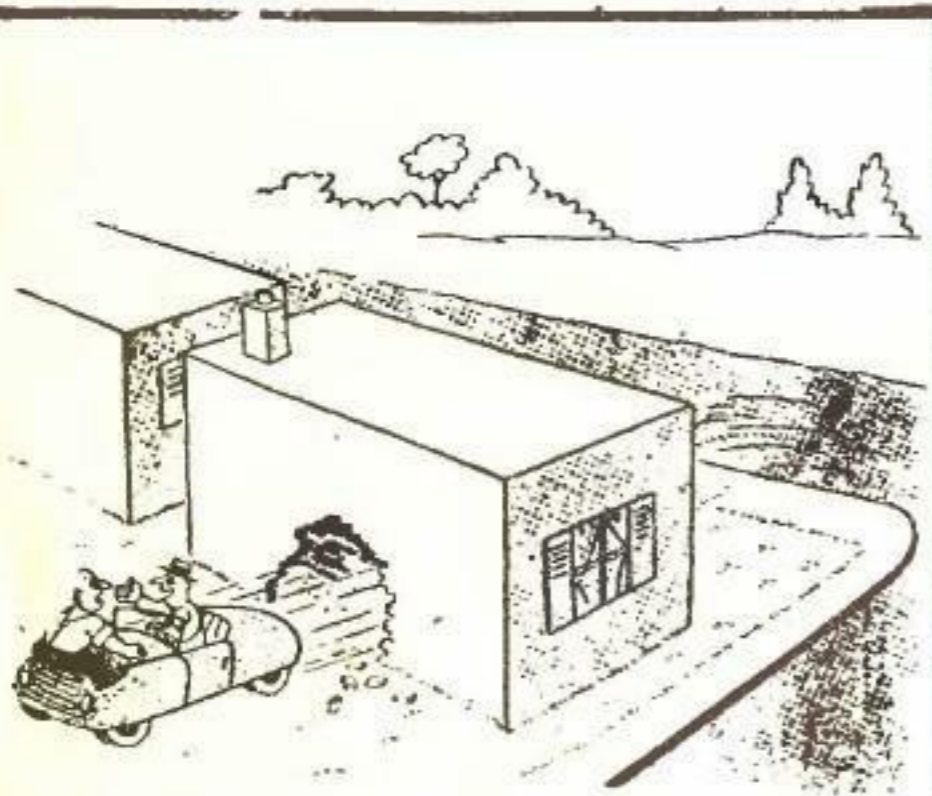
### وقتی شکم سیر شد

«سالومه»، «جورج برناردشاو»، «کلنوپارتر» «ویلیام فاتح»، «رونداقلینگ» (یتاره هالیوود) و... «نرون»... اینها باهم چه چیز مشترکی داشتند؟ آقای «اریک روزنفلد» آلمانی خشمگین میتواند خدمت شما عرض کند آنها همه مثل اوصاحب موهای سرخ بودند «اریک» دانشجوی ۲۲ ساله ژرمن در «رودآیلند» (آمریکا) از شوخی های کهنه و بیات و تازه ای که درباره زلف آتشی ها میکند خیلی شکار بود لذا رفت و باشگاهی تشکیل داد و عنوان اش را «موسرخ ها» موجودات استثنائی گذاشت و مشغول پروپاگاندا و نامه پرانی شد... ظرف چندماه سی شعبه ریزودرشت این کلوب جالب مثل قارچ از نقاط مختلف ایالات متحده روئید و بزودی درسوند، نروژ، هندغربی و آلمان نیز شاخه هائی دایرخواستند گشت. شعار اعضاء باشگاه اینست: موی آتشین تاریخ میسازد، ما از نسل بزرگانیم، بیخود متلک بارمان نکنید»

### روغن چراغ ریخته

روزی «مک تاویش» آسکاتلندی نامدار دو سکه پنج پنی به پسرکس «جوک» داد و گفت:  
- یکی اش پول تو جیبی هفتگی خودت است، دیگری صدقه ای که باید توی صندوق کلیسا بیاندازی. فهمیدی؟ سکه دومی به خداوند تعلق دارد. بچه جواب داد:  
- چشم، پایا جان

و از خانه بیرون رفت. ولی در خیابان پایش به چیزی گرفت و سخت زمین خورد و یک سکه از دست او افتاد و قلقل خوران چند متر آنطرفتر زیر سرپوش مشبک جوی پر لجن نا پدید شد، کودک که فرزند خلف پدرش بود برخاست و لباس خود را تکاند و سپس رو به آسمان کرد و گفت: خوب، خدایا، حالا تو میدانی پنج پنی ات کجاست!



— اوه ... بیخشین آقا که مزاحم شدم ... ممکنه آدرس خیابان بیست و هفتم رو بهم بدین!؟



بدون شرح

از مجله گرامی گزارش روز که مطالب افشاگرانه ای در باره خاندان شاه سابق دارد این مطلب را انتخاب کرده ایم



### اشرف کبوتر بازم بود

علاوه بر خروس بازی و جوجه خروس بازی که به «اشرف» خواهر عقیقه شاه سابق نسبت میدهند به قرار اطلاع با کبوتر هم معانه خوبی داشته است.  
شایع است که «اشرف» موقعی که متوجه می شود تیمسار حجت میلیونها ریال از بابت کبوتران بازیهای آسیائی بسوه استفاده کرده است او را احضار کرده و میگوید:  
خبر نداری که در میان کبوتران آزاد شده یک کبوتر نامه برهم بوده و برای من خبر بسوه استفاده تو را آورده است؟ و حجت را مجبور می کند که قسمتی از مبالغ چپاول شده را به حساب شخصی او واریز نماید

این عکس گویا را از آخرین شماره سپید و سیاه  
برایتان بر گزیده ایم

ایدی امین...

### عاقبت دیکتاتور





## خوابیدنگی!

افقی :

۱- آه مردم بی خبر بموتن باید منتظر  
چنین اوضاعی باشیم! - بعضی ها برای  
رسیدن به آن چه نهمتهائی که به همکاراشون  
نمیزنن ؟ ۲- قرار شد حقوق مردم  
اینطور باشه ولی تا حالا که اینطور نبوده  
البته خودمون نمیداریم! - چیزی ازش  
نمی فهمیم فقط برق حرورم می کنه! ۳- هر کسی  
از چیزی داره! - بشقاب سربازی! -  
نزدیک همدون دنبالش بگردین! ۴- از  
حالا مزدهی جیره بندی شو بهمون دادن! -  
دلیل و علت - حالا به شکل دیگه آزادی و  
سلب کرده! - باتوام! ۵- روزنامه  
مذکر! - برای ما که کسی خوردنمی کنه! -  
هنوز آسوده خوابیده نمیدونه گند طرف  
در اومده! ۶- چرت و پرت - برای بدست  
آوردن مقام <sup>مقام</sup> جای پول و پارتی رو گرفته!  
۷- فرش آبیونای حلبی آباد! - بقیچه  
خوراکی! ۹- مال پای <sup>پستین</sup> ... - از  
کارهای خودسرانه اشخاص بر <sup>سولیت</sup>  
که خودشونو بخود هر آشی می کنن به آدم  
دستمیده! هم ضمیم هم رفیق خانم!  
۱۰- بیاز بی عصب! - پاله و ترونیز-  
مورچه بی سروپا! بله پس خیال کردی  
کی? ۱۱- به خیلی ها باید گفت که  
دیگه لولو بردش! - همیشه با اصفری  
بگو مگوداره! - گر حکم شود که بگیرن  
باید... ۱۲- این پرنده ای که بیشتر مردم  
حتی اسمشو نمیدونن از فداهای معمولی  
دربار طاغوت بود - چون به همه کارها...  
میزنه این اسمو روش گذاشتن! ۱۳- هم  
بظارا داره همزرد! - با اشتباهاتی که  
مرتکب میشین به بخت خودتون نزنین!

## وایسادنگی!

عمودی :

۱- کلاه طاغوت! - سر به سرش  
بذارین سرسام میگیره! ۲- نون نرگی!  
انواع و اسامش به گوش میرسه فقط  
مواظب باشین گول نفورین! ۳- مال  
قلبی معروفتره! - به گوش خر خوندن  
فایده نداره! مثل اینکه خیلی بسه! ۴-  
دربای دو قسمت شده! - منطقی که  
حسابش از دست در رفته! - درازی از  
پائین به بالا! - نصفه بلیط! ۵- ال دکترا!  
آدم دلش میخواد پوست کنده شو درسته  
قورت بده! - فلانی! ۶- تا دزدها  
مثل سابق ریاست می کنن توقع نداشته باشین  
به کاری نشون بدن! - لانهی جاسوسی!

## یکشنبه ها فقط بهلول

۷- ۸- بعد از این کسی نمیتونه به اسم  
مریضی از زیرش در بره! - بچه دمل!  
۹- فروشگاه مردونه و زنونه اش از هم جدا  
شده و این کار از بندرانزلی شروع شد! -  
این سیلی از حلوای نسیه خوشمزده تره! -  
آه این واحد بول طاغوتی هم عوض میشد  
بتر بود! ۱۰- نوید کهنه! - شاید  
آتش سوزی این سینماکار آدمیزاد نبوده که  
جزء اسرار شده! - کچل درب و داغون!  
هم سیب زمینی تداره هم بعضی آدمها!

۱۱- نقطه مقابل بم! آه قر و قاطی  
نمیشد مطلوب بود! - راه ورسم فرنگی!  
۱۲- یا باید قوم و خویش باشین یا همبازی  
دوران تحصیلی که بتوئین به این مقام  
برسین! - نوعی ازدهای افسانه ای که  
بی شباهت به طاغوت نبوده! ۱۳- آه  
رنگی نه کفش ندارین چرا از مال قلم میترسین?  
میوهی هردو سربگی!  
معمول: «عسلی»

## شکایت نامه!

نوشتم یک سرود اندر صفاهان  
«حسینی» گفت هر کس شعر دارد  
فرستد ما بخوانیم از برایش  
بتاریخ هزار و سیصد و شصت  
فرستادیم شعر خویش آنجا  
به شهر اصفهان با شور و حالی  
( غزالی هست آن گویند، ما  
«فرید» از من گرفت آن شعر نابم  
غرض، ما را تو یاری کن برادر  
«اسدی» هست اندر ذوب آهن

فرستادم سوی سیمای ایران  
اگر بر فرق ما منت گذارد  
درون جام جم پیداست جایش  
شدم از این فرستادن بی مت!  
نیرسیله کسی احوال ما را  
ببردم شعر را یش «غزالی»!  
که تصویرش شود در صفحه پید! ( !  
نداده تا کنون شخصی جوابم  
خدا یارت بود تا شعر دیگر  
ولسی شاغل بود در راه آهن  
اصفهان  
«نجاتعلی اسدی گندمانی»

بهلول -

خدا یار تو ای خوش اصفهانی  
قضایا شد چنانکه نیک دانسی!  
فرستادی، فرستادند، فرستاد  
تمام وعده ها باشد چاخانی!؟

## خبرهای ضد و نقیض!

بعضی از خبرها خود بخود ضد و نقیضند  
احتیاجی به تعبیر و تفسیر نداره مثل این دو تا خبر  
کیهان که یک جا نوشته بود:  
دریافت جرائم رانندگی از اول خرداد ماه  
شروع میشود!  
و جای دیگه درج شده بود که:  
دولت انقلاب به باجگیر احتیاج ندارد!

## توزیع سیگار

شرکت دخانیات اعلام کرد نحوه توزیع  
سیگار تغییر میکند!  
با این حساب اگر از این به بعد کسی از شما  
سیگار مطالبه کرد چون نحوه توزیع سیگار تغییر  
کرده است شما خینی ساده میتوانید از جیب دوست  
بغل دستتون به سیگار در بیاورید و به کسی که از  
شما سیگار خواسته است بدهید!



### گفتگوی شاه با نایب السلطنه

«ماجرای پنجم»

سکوت چون همانطور که اطلاع دارید سلطان حسن به دلایلی توسط رئیس دفترش پیغام فرستاده بود شاهنشاه مغرب را ترک کند این بود که با اکثر حاضرین شوخی و مزاح می فرمودند. شاه گفتند خوب با ایادی که در ایران داریم و دوستانی که در پشت مرزها قرار دارند با سیاست و کیاستی که در شمایاران خوب سراغ داریم به این امید به باهاما می روم و هر لحظه در انتظار اطلاع شما برای بازگشت می باشم.

در این موقع ولیعهد از جای خود برخاست و گفت پدرجان اجازه می دهی مطلبی را بگویم.

شاه گفت بگو عزیزم. همه منتظر سخنرانی نور دیده سابق ایران بودند که ولیعهد چنین فرمودند پدر جان شما گفتید در باهاما منتظر اطلاع آقایان هستید که در صورت موفقیت ترتیب بازگشت داده شود من لازم می دانم در حضور شما و همه آقایان اعلام کنم اگر منظور از بازگشت به ایران سلطنت خودتان هست که هیچ اگر هدف به تخت نشستن من می باشد باید بگویم در صورتی سلطنت را قبول می کنم که تمام ۳۵ میلیون نفر مردم ایران از من بخواهند و الا قبول نخواهم کرد. البته همه حاضرین دریافتند که پیشنهاد اردشیرخان بسیار عالی است با سوابقی که ایشان از جزیره بهشت دارند به

عقیده جانثار بهترین جزیره خواهد بود. شاهنشاه با لبخندی که توام با بزله گویی بود گفت اقدامات اردشیر همیشه برای مازبقیمت بوده است اما نمی دانم چرا با بودن جزیره بهشت پدرش را به جزیره جهنم فرستاد حاضرین که بعد از تحمل صحنه های تاثیر انگیز کمی احتیاج به خنده داشتند بعضی ها بطور تصنعی و عمدای به طور طبیعی برای خوشایند شاه صدای قهقهه خنده شان در فضا طنین انداخت شفاف فکر نکنید شاه با گفتن این حرف می خواست اردشیر را کنفت کند،

من «اشک شوقم» که با اشک بغض و اشک کینه و اشک حسرت و اشک محرومیت از سلطنت و اشک انتقام توام از چشمان دو موجود جاری هستم: چون زمان دیدار طولانی شد با وساطت شریف امامی ولیعهد از آغوش مادر جدا شد حاضرین که در تمام طول مدت ایستاده بودند سر جای خود قرار و دنباله بحث و مذاکرات مجددا شروع شد اردشیرخان بار دیگر آغاز سخن کرده گفت حالا که سران

مخصوصا جناب شریف امامی دارند من اقدامات خودم را می رسانم در صورت موافق آنرا انجام خواهیم داد من با مقامات باهاما برای اقامت اعلیحضرتین در جزیره بهشت به توافق رسیدم فکر می کنم که بد نباشد که شاهنشاه برای مدتی در آن جزیره اقامت کنند تا ما با همت دوستان و سلسله بازگشت را فراهم کنیم، قبل از اینکه شاه چیزی بگوید نایب السلطنه گفت جزیره بهشت بسیار جای خوبی است من توصیف آنرا بارها از کارتر شنیده بودم هم خیلی خوش آب و هواست و هم دور از دست اقیانوس چون شاهنشاه نمی خواست در اینجا

نام کارتر برده شود بنابراین این رشته سخن را در دست گرفته خطاب به نایب السلطنه گفتند بهتر بود فقط بگوئید خوش آب و هوا دور از دست اقیانوس یعنی چه؟ ما هر کجا باشیم دست اقیانوس یا اقیانوس دامنمان نخواهد رسید. در اینجا شریف امامی گفت قربانت گردم چون والا حضرت ولیعهد تازه از راه رسیده اند شهبانوس کمی هیجان زده شده اند والا منظور خاصی نداشتند. شاه گفت بسیار خوب حالا چه باید کرد. شریف امامی گفت

بنظرم تو نبودی پدر سوخته می دانستم که تو اینجایی، باز هم با شوخی به ایادی گفتند تو هم شدی مثل اون... که هر وقت اسم نعل بند می برندی پات رابند می کنی باز هم خنده حنار! آخر امروز شاه بیشتر از روزهای قبل خوشحال بود به دو دلیل یکی آمدن ولیعهد یکی هم پیدا شدن مکانی برای

ادامه دارد

## توضیح و

# تشکر درباره فرشهای گرانقیمت دربار



در کاخهای سلطنتی سابق فرش های گرانقیمت فراوان داریم و همانطور که در عکس ملاحظه می کنید، شاه سابق بهنگام دیدار پادشاه نروژ یکی از فرشها را باو نشان میدهد. در حقیقت یکی از چیزهایی که پادشاهان و روسای جمهوری، راجحیرت می انداخت همین فرشها بود و چه با در خیلی از مواقع شاه سابق برای خوش خدمتی یا خوشامد روسای کشورها، از این فرشها بعنوان هدیه های ارزشمند اعطاء می نمود. حالا که طاغوت گریخته و بیت المال ملت نصیب ملت شده باید از حیفو میل آن جلوگیری شود و ما خیلی خوشحال هستیم که توضیح این مجله مورد توجه مسئولین امور مملکتی واقع شده است.

هفته گذشته اشاره کوتاهی به حراج فرشهای گرانقیمت و ارزشمند دربار نمودیم که توسط عده ای به قیمت نازل بصراج گذاشته شده بود

پس از چاپ مطلب هفته گذشته، مسئولین امر با هوشیاری کامل موضوع را مورد بررسی قرار دادند و بخصوص وزیر محترم دارائی قضیه را پی گیری کرد و دستور اکید داد تا از فروش اینگونه فرشها که از بیت المال ملت است و واقعا دسترنج هنری هموطنان ما می باشد جلوگیری بعمل آید. ضمن تشکر از اعلام بنجای وزیر محترم دارائی یادآوری می کنیم که

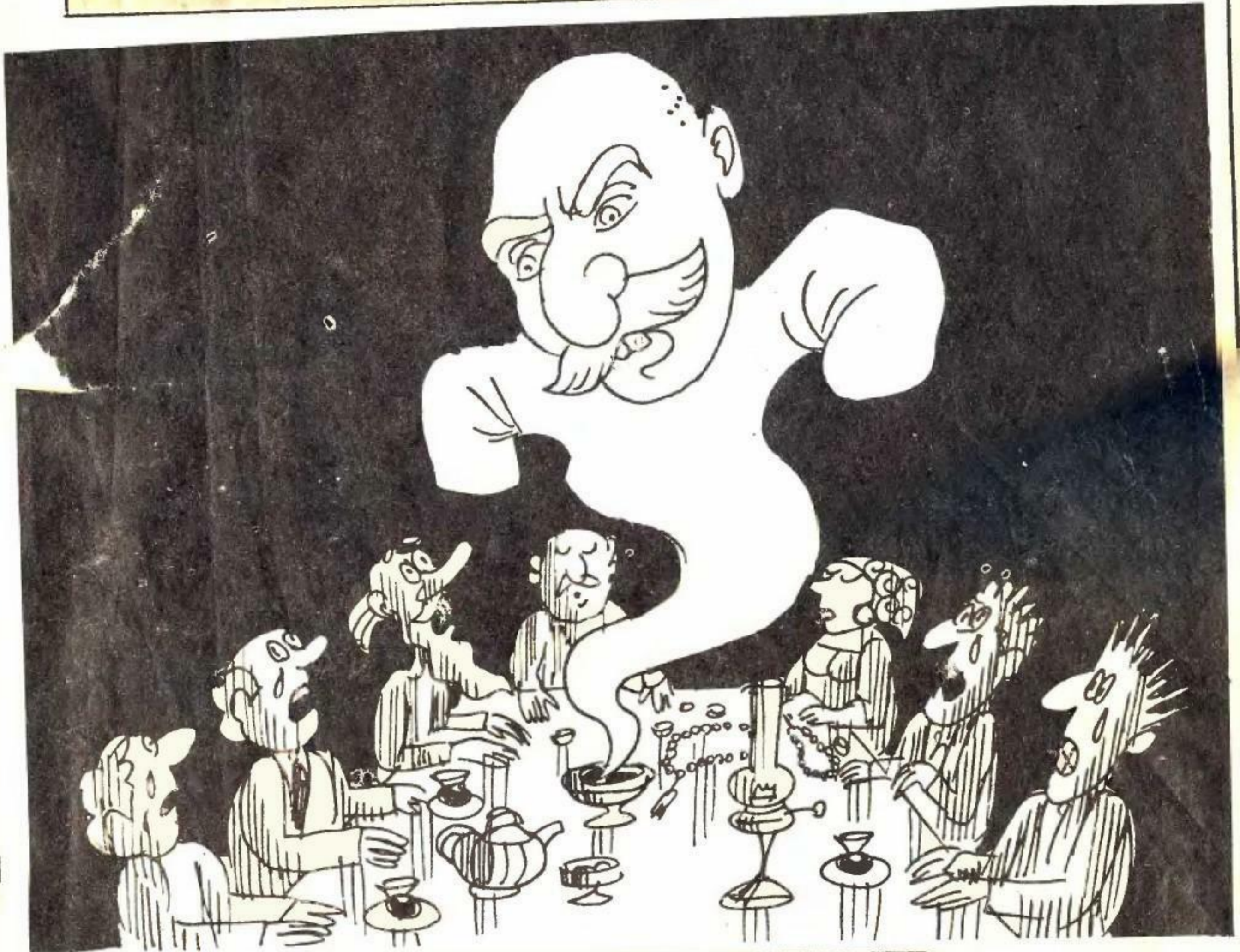
حل جدول شماره ۱۶

۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
پ	ز	ی	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ب
ل	ن	ج	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	ز
و	ک	۱	ج	ک	ر	۲	۱	۲	۱	۳	۲	۱	ی
ت	۲	۵	ت	ب	ر	۳	۲	۱	۲	۳	۲	۱	س
۱	ل	۱	ل	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱
ل	ر	ب	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱
ر	و	۲	س	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	ن
س	خ	ت	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱
و	ج	ن	۵	د	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	ز
ل	ب	ن	ت	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	ج
د	ص	و	ب	ل	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	ن
ل	ق	ن	۵	پ	ل	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲
۵	۱	ر	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱



برای اولین بار و قایق پشت  
پرده حکومت سابق ایران را  
از زبان رضا قلیچماق بشنویید.

# احضار روح رضا قلیچماق...



## قسمت دوم

### آغاز جلسه دوم

برو بچه‌های بهلول از اینکه حمداله‌خان تاچند دقیقه دیگر باز میگردد و روح رضا قلیچماق را حاضر میکند در خود نمی‌کنجیدند. از همه بیشتر بهلول خوشحال بود. میگفت بالاخره پوست از کله رضا قلیچماق می‌کنم و تلافی آنهمه خشم و خسونت را سرش در میاورم. در این حیص و بیص زنک در بددا در آمد. فسقلی از پنجره بیرون را نگاه کرد تا

سرکت کنندگان در جلسه:

- ۱ - بهلول ۲ - بهلول زاده ۳ - شیرین خانوم ۴ -
  - سیروس، خان ۵ - ابولسی، علی، ۶ - بسی کفش ۷
  - بخت برگشته ۸ - فسقلی ۹ - علی و حمداله‌خان متخصص
- احضار روح

مبادا دشمن برای دستگیری خانواده بهلول آمده باشد. اما وقتی چشمش به حمداله‌خان متخصص احضار روح افتاد فریاد کشید. - حمداله خان او آمد. - علی، دوید و در را باز کرد. حمداله خان که حمام رفته بود و غسل کرده بود و معلوم بود بعد از نود و بوقی یک کیسه کثیف حسابی هم کرده است با سلام و صلوات وارد شد

خنده کنان گفت: - انشالله اگر ایندفعه تو کارمان بزنیاید، روح رضا قلیچماق را حاضر می‌کنم! بچه‌ها همه ساکت بودند بهلول برای اینکه وقت نگذرد گفت: - حمداله خان وقتست طلاست و ما از بیکاری خوشمان نمی‌آید. درتانی ما از واه صندوق بیکاری هم استفاده نمی‌کنیم، بهمین جهت زودتر

دست بکارشو که انتشار مجله عقب میفته! حمداله‌خان که گوئی هیچوقت طعم بی‌پولی رانچشیده و همیشه موقع نهار به کمتر از لنگ بوقلمون رضایت نداده و از صدقه سرفال و احضار اجنه و احضار روح سفره‌اش رتگین بوده گفت: - اینهمه آدم بیکاره، یکی‌ش هم شما. زیاد عجله نکنید که از قدیم گفته‌اند عجله کار شیطان است. در همین لحظه سیروس خان که بچه مودب و با نظافتی است یک شیشکی در کرد که باعث حیرت همه شد و چیزی نمانده بود که حمداله‌خان قهر کند و برود. بهلول که از این قضیه عصبانی

## بالاخره روح رضا قلیچماق احضار شد



شده بود گوش سیروس خان را گرفت و گفت :  
- این آخرین دفعه‌ای باشد که شیشکی در میکنی . آدم باید ادب داشته باشد . مگر نشنیدی که گفته‌اند احترام بزرگان بر کوچکان واجب است .

سیروس خان که انتظار نداشت بهلول دعوايش کند گفت :

- بهلول خان ، مگه شما نگفتید هر وقت هر کی شعار داد واسه ش شیشکی ببندیم . خب ، حمدالمخان هم شعار داد منم باین وسیله انتقاد کردم . بالاخره با وساطت حاضران در جلسه حمدالمخان بساط احضار روح خود را بهن کرد . ابتدا مقداری نخود و موی گریه و اشک چشم مورچه و دل و زوده خشک شده موش زد نهاد و بعد رمل را آماده کرد و گفت :

- همانطور که در جلسه قبل گفتم اگر میخواهید روح حاضر بشه باید سکوت کنید و حرف نزنید ، وقتی روح حاضر شد میتوانید از او سوالاتی بنمائید . بچه‌ها در مقابل بهلول قول دادند که تا ظاهر شدن روح رضا قلیچماق سکوت کنند . سپس باشاره حمداله خان چراغ را خاموش کردند ، پرده را کشیدند و در تاریکی محض حمدالمخان شروع به ورود دعا خواندن کرد .

### سیاست انگلیسی‌ها ..

ترس و اضطراب و هیجان و وحشت در چشم یکایک حاضران در جلسه بچشم میخورد . حمدالمخان دعا میخواند و صداهای عجیب و غریبی از خود در میآورد . شیرین خانوم تنها زیباروی مجله ، داشت از وحشت سخته میکرد ، در همین موقع صدای زعد و برق در آسمان پیچیده و باران شروع بباریدن کرد و پرده‌های اطاق با توفان شدیدی که آغاز شده بود به لرزش درآمد . ناگهان از وسط سفره‌ای که حمداله خان جلوی پنهن کرده بود غباری پدید آمد و در میان مدغلیظی که بوجود آمده بود ، ناگهان روح «حسن شماعی زاده» خواننده تله و زوزن سابق ظاهر شد و با صدائی نکره و نخرائیده‌اش شروع بخواندن کرد :  
«ای که بمن صدای خوندن دادی»  
«ای که بمن جرات موندن دادی»

گردنی به «حمال زاده» بزنم بدنبال این اظهار نظر همگی به هیجان آمدند و علیه حمال زاده قیام کردند و بطرف روح هجوم بردند و شروع به کتک زدنش کردند . اما از آنجا که روح ، جسم نیست نست بچه‌ها از بدن روح عبور میکرد و شماعی زاده التماس - کنان میگفت .  
- غلط کردم ، دیگر نمیخوام . مرا ببخشید . اینقدر کتکم نزنید .  
حمدالمخان که در احضار روح شکست خورده بود گفت :

## ناگهان در میان تعجب

## حاضرین روح شماعی زاده حاضر شد و يك دهان آواز خواند

- اینکار تقصیر من نیست ، من انگلیسی‌ها تو کنار بوده ، اینها است انگلیسی‌هاست و گرنه هیچوقت سابقه نداشته که من تتوونم روح شخصی رو که اراده میکنم احضار کنم .  
حمداله خان که خودش از صدای ناهنجار حمال زاده جا خورده بود با يك سری ورد و دعا او را محو کرد و عرق پیشانی‌اش را پاک نمود .

### وحشت بزرگ

حمدالمخان که خسته می - نمود باصرف يك استکان چائی گفت .  
- رضا قلیچماق مثل سك هفت‌جان دارد . هر کاری می - کنم حاضر نمیشه . این دفعه سکوت را رعایت کنید و سعی کنید متانت خود را حفظ کنید تا حاضرش کنم .  
حمدالمخان باتمام زیرکی‌اش زیر بار احضار روح رضا قلیچماق زائیده بود . بالاخره پس از نیمساعت که حمدالمخان با اجنه‌ها رابطه برقرار کرد ، دوباره زعد و برق شد و در میان غبار و مدغلیظی که تولید شد ناگهان ابتدا برقی تولید شد ناگهان ابتدا برقی در اطاق درخشید که چیزی نمانده بود همه زهره ترك

روح شماعی زاده در مقابل حیرت حاضران با آن کت و شلوار چرمی مشغول خواندن بود و با اصرار عجیبی داشت میخواند . شاید فکر میکرد که توی تله و زوزون دارد میخواند .

بهلول که از دیدن شماعی زاده جا خورده بود فریادی کشید و گفت :  
- خفه شو ...

روح شماعی زاده از خواندن باز استاد حمداله خان که بر اثر يك اشتباه کوچک بجای روح رضا قلیچماق روح «حمال زاده» را حاضر کرده بود هول شد و دوباره شروع به دعا خواندن کرد .

«بادامی» که هنوز عشق شنیدن صدای خواننده‌ها را دارد گفت :

- بگذارید بخواند ... من از معاش خوشم میاد . بهلول باو چشم غره‌ای رفت و گفت :

- این مرتیکه داره تو کالیفرنیا برنامه اجرا میکنه و هنوز نمرده ، چطور روحشو حاضر کردی  
حمدالمخان معذرت خواهی کرد و فستق‌از جا پرید و گفت :  
- بگذارید من يك پس -

شوند . بعد معلوم شد این برق مربوط به کله بی‌موی رضا قلیچماق است .  
ابتدا که رضا قلیچماق ظاهر شد و بعد که یکم تمام هیكل درشت و واقعا قلیچماق او در فضای اطاق شکل گرفت و روی هوا ایستاد .  
حمدالمخان که شروش عرق از پیشانی‌اش میریخت و نفس نفس میزد ، با اشاره دست به همه فهماند که ساکت باشند . در همین موقع صدای چندرگه رضا قلیچماق در فضا پیچید :  
- چه کسی دستور احضار مارو داده است ؟

- اگر جسارت نباشد بهلول شما را احضار کرده است .  
رضا قلیچماق چشمهایش را مالید و گفت :  
- من سالهاست در خواب بودم ، خیلی خسته هستم . پس برسم کجاست ؟  
بهلول چشمکی به بچه‌ها زد و گفت :

- اگر زرد نمیکنی باید بگم رفته آب خنک بخوره !  
روح رضا قلیچماق از شدت خشم لرزید و گفت :  
- تو کی هتی که با این جسارت حرف میزنی هیچ می - دانی که اگر بخوام دستور میدهم ترا فله فله قطعه کنند .  
بهلول خنده‌ای کرد و گفت :

- من بهلول هستم و از هیچکس هم ترسی ندارم . در ضمن باید بهت بگم دیگه از تاج و تخت خبری نیست و بیخودی زرت و پورت هم نکن ...

رضا قلیچماق که حسابی خشمگین شده بود فریادی کشید و گفت :

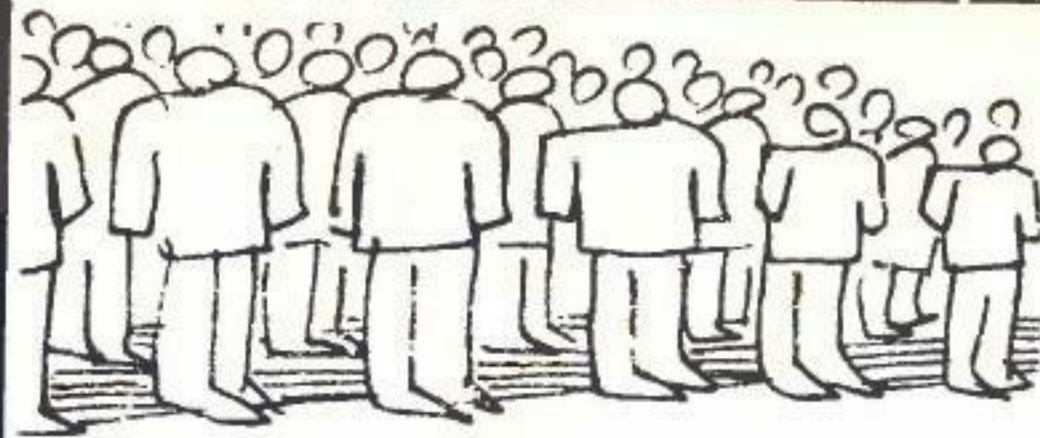
- بیائید این مرد را بیرون بیندازید و سراز بدنش جدا کنید .

«ابولی» که تابحال سکوت کرده بود ناگهان مرد مردانه جلوی روح ایستاد و گفت :

- اگر زیاد روت و روزیاد بکنی ، سراز بدن روحت جدا میکنیم . دیگه اون دوره گذشت ، حالا ما دستور میدیم و تو باید اجرا کنی ، دیگه اون مه رو لولو برد ...

ادامه دارد

# زرنگها و زرنگترها



بعضی‌ها توی هر رژیمی نونشون آجر نمیشه و اونهادو دسته هستن. «زرنگها» و «زرنگترها».

این دو دسته از آدمها، توی همه اجتماعات بشری وجود دارن و هیچوقت نفوذ و اقتدارشون رو از دست نمیدن.

زرنگترها، اونهایی هستن که قبل از انقلاب اسلامی ملت ایران به مجرد پس دیدن هوا، به بلیط طیاره گرفتن و رفتن که رفتن.

زرنگها یعنی اونائیکه این زرنگی رونداشتن در برن، با صدوهشتاد درجه تغییر جهت دادن موندن و بازهم نونشون آجر نشد.

یک دسته از این زرنگها (بکسی توهین نشه) گفتم یک دسته نه همه، ترو خدا کاری نکنین که فردا مجبور بشم تکذیب کنم (مثل گربه بو میکشن و هر موقعیتی روباص شامه قوی خودشون زودتر از بقیه درک میکنن مثلا دیدیم

چند نفری که تا دیروز عکس شاه مخلوع و خونوادمشو با شرح و تفصیلات آنچنانی چاپ میکردن و سودی میبردن تا بوی پیروزی انقلاب روشنیدن رفتن پوستهای قلوبو نیم قد و بزک و کوچیک رهبران مذهبی رو با نقش و نگارهای متفاوت چاپ کردن و هر کدوم رو به قیمت های خیلی زیاد به خلق خدا فروختند و به اسم خدمت به انقلاب جیب خودشون پر شد و نونشون آجر نشد. همه هم گفتن به به چه آدم خوبی!

یک دسته دیگه از این زرنگها که گویا زیاد هم زرنگ نبودن تا شنیدن امام به دولت دستور داده برای مردم فقیر مسکن تهیه کند، هرچی خونه و ملک و زمین داشتن فروختن و رفتن تو زاغه های جنوب شهر کنار فقیرا و اقی نشستن و گفتن بما هم بدین که البته زرنگی این دسته رو خود دولت هم فهمید و بهشون هشدار داد.

یک دسته دیگه که ماشاالله خیلی زرنگ تشریف دارن و خیلی زود خود شون رو به آلاف و الوف میسونن و دسته ای هستن انعطاف پذیر. خم و راست شو که مثل خمیر مجسمه سازی به هر شکلی در میان. اینها خیلی تیزبین تر از بقیه هستن، وقتی طاغوت سرنگون نشده بود نوکرای باجیره و مواجب اون بودن و از مسلمونی حنا اسم دوازده امام خودشون رو بلد نبودن - همچنین که دیدن رژیم توحیدی و جمهوری اسلامی برقرار شد فوری ته ریشی گذاشتن و تسبیح بدست گرفتن و به سلام آدم بعد از گفتن بسم الله الرحمن الرحیم علیک میگن. فکر میکنن این جوری میشه زبونم لال، سر خدارو کلاه بزارن.

پهلول - بازم گلی په جمال زرنگترها که رفتن و ملترو از شر خودشون راحت کردند.

سیروس خان

گفت - هفته گذشته صدو شصت کارمند ساواک قلفتی دستگیر شدند.

گفتم - کجا بودن

گفت - رفته بودن جلوی نخست وزیری حقوق بگیرن.

گفتم - خوب برای چی گرفتارن

گفت - برای اینکه حشونو کف دستشون بذارند!

گفت - خوانندی که رئیس بانک مرکزی گفته سرمایه داران ضروری تضمین جانی و مالی میشوند!

گفتم - آره مبارک باشه.

گفت - چی مبارک باشه.

گفتم - رقابت بانک مرکزی با سازمان مافیا.

## یکشنبه ها فقط



آه گفتن به دولت باید وقت داد گوش بکنین، بقول معروف تا تئور داغه نونو باید چپوند!



# حقوق بگیر ساواک!

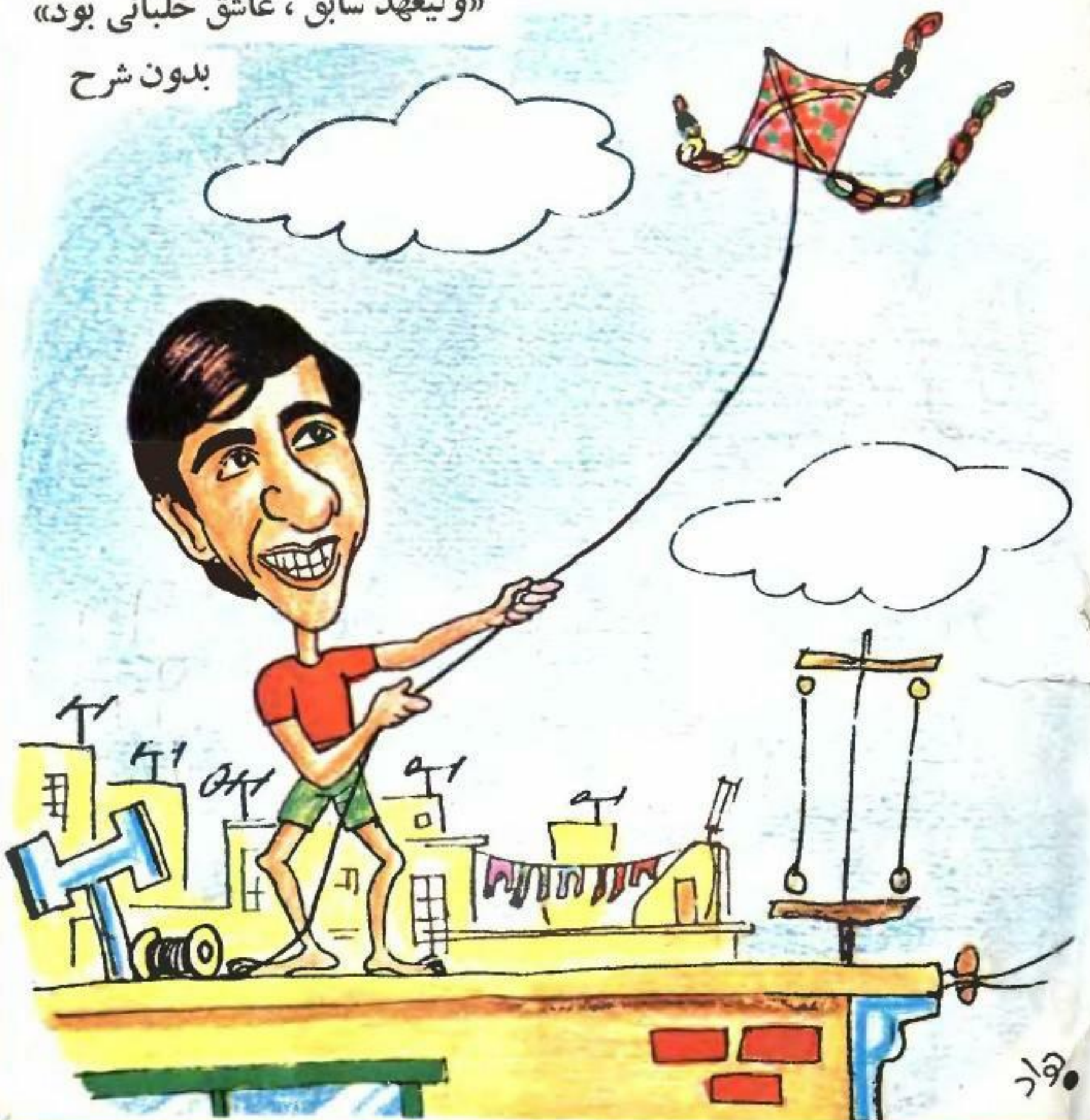
● در یکی از روزنامه‌ها نوشته بودند که نخست‌وزیر جدید «رودزیا» هم حقوق بگیر ساواک بوده! به عقیده بنده جای هیچگونه تعجب و نگرانی نیست، چون در مملکتی مثل رودزیا که نژادپرستی و ظلم و ستم و جور کماکان ادامه دارد، از هر نظر هم که حساب کنیم، نخست‌وزیر جدیدش باید هم حقوق بگیر ساواک سابق ایران بوده باشد، و گرنه مسلماً به ایادی ظلم و ستم طاغوت خیلی میخورد!  
«فسقلی»



# آمریکائی‌ها...!

● روزنامه‌ها نوشتند که در آمریکا با ایرانیان بدرفتاری میشود.  
بهلول زاده سر تکان می‌دهد و می‌گفت: از این آمریکائی‌ها هر چه بگوئی برمیاید، مگر با شاه سابق که آنهمه برایشان خوبی کرد و منافعشان را حفظ کرد، رفتار خوبی داشتند که حالا با ایرانیان عادی رفتار بهتری داشته باشند؟!  
«بادامی»

«و ليعهد سابق ، عاشق خلبانی بود»  
بدون شرح



# رفع تنوع!

\* اشتباه لپی!

خواستگار: آقای عزیز، من خدمتان شرفیاب شده‌م تا از دختر شما خواستگاری کنم.  
پدر دختر: شما همسر مرا دینداید؟  
خواستگار: بله، اما با اینحال دختر شما را ترجیح می‌دهم!

\* مکالمه عاشقانه!

دختر: عزیزم، اگر من بیرو زشت شوم، باز هم مرا دوست داری؟  
پسر: تو ممکن است پیرتر بشوی، ولی هرگز از این زشت‌تر نخواهی شد!  
مشهد  
«فتح‌اله غفاری»



# بچه‌ها

دوره جدید - شماره هشتم  
پخشیه ۳ اردیبهشت پنجم ۱۳۵۸

پهلوی به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست بجز تمام بی ستاره‌های جهان!



امیرالسییم



جوایم اده